

سر محبت که در تنگنای سینه عشاق و سوزدای دل هر
 مشتاق است و سورت را عیب استیلا بد باعث پروانه
 مقتضای انکشاف و مفاخر ظهور است **رباعی** عشق تو که
 بود شاه در ملک لولون چون دیده پشاهی از ولایت
 فروز شد مردم آب دیده مردم آه و در خیمه سراسیمه ^{و در}
 زود پیرون و از جمله آنست که چنانکه مرا فی حدیث
 شکل مبین و صورت خاص نیست بلکه اشکال و صور
 پر اشکال و صور ظروف و اوانی است در خم شکل مدور
 خم است و در سب و بصورت بگویند سو و در زمانه
 درون همان است همچنان معنی محبت صفت مطلق و طوبی
 او در باب محبت محبت نظروف قابلیت و اوانی
 استعدادات ایشان است و در بعضی بصورت محبت
 و آن ظاهر شود و در بعضی بصورت محبت که در مفا
 و در بعضی بصورت محبت که در مفاصل مرابنا و سوس
 این تفاوت جز تفاوت قابلیت و استعداد ایشان

منبت **رباعی** عشق از چه بسا که برینک است **رباعی**
 کیشش ششای فی خیلک است **رباعی** بر یک است با ده عشق دروا
 این رنگ ششتمای از کازک است **رباعی** و از جمله عموم سراسیمه
 چنانکه اثر شراب صوری در هر جوارح و اعضای شاه
 ریش چهار است و همچنان چنان شراب محبت در جمیع
 و قوا صاحبش سار است بکوی زمین او از اهل
 محبت نزد و یک ریک بر بدن او فی قضای محبت
 و مودت چنانکه خون در کونست و پوست او را
 کرد است و چون جان در خون و پروان او را منظر نگاه کرد
رباعی وضا و بقصد آنکه بردار در خون نشد نیز که نشد
 زند بر محبت **رباعی** محبت بکری است گفت از آن سبزه
 کاید بدل خونم نم لیس پروان **رباعی** و از جمله آن است که مشاک
 خود را و عشق صاحب خود را که محبت بود و لیس
 حوا و ساز و کوکرم تا شکره آن گرم بنیل دینار باشد
 و درم و در مستقصا این جوید بدل کوفی او خود مستقیم